

مرزهای هویتی چپ رادیکال نوین نقدی بر برخی نظرگاه های رفیق شیدان وثیق (قسمت سوم)

اسماعیل سپهر

در رابطه با مشخصه های حزب ایده آل "چپ رهایی خواه" نیز نوشته-های تاکنونی رفیق وثیق، متاسفانه هنوز تصویر کاملاً ملموس و کم ابهامی از طرح وی برای چنین حزبی بدست نمی دهد. رفیق وثیق با پذیرش ضرورت ایجاد یک تشکل سیاسی نوین (حزب، "تشکل بزرگ چپ"، "سازمان واحد چپی دمکرات و سوسیالیست" و یا هر عنوان دیگری که رفیق ممکن است برای چنین تشکلی بکار گیرد)، بی تردید بر فاصله معنادار خود از طیف گسترده ای از آنارشیستها که ضرورت وجود هرگونه حزبی را انکار می کنند، تاکید می ورزد. بعلاوه، دیدگاه رفیق در رابطه با ساختار دمکراتیک این حزب و خصلت "اپوزیسیونی" آن، به این معنا که در پی تصرف قدرت برای خود نباشد، به مولفه های بسیار با اهمیتی در رابطه با ایجاد یک حزب نوین اشاره دارد. بااینهمه، با تعریف مورد نظر رفیق وثیق از "سیاست"، نه تنها ترسیم مولفه ها و اصول ناظر بر ترسیم استراتژی و خط و مشی تاکتیکی این حزب، بلکه فراتر از آن، ضرورت وجودی چنین حزبی نیز، در ابهام و تناقض قرار می گیرد.

در محیط سیاسی ای که سیاست نه با هموردی قدرتی معطوف به صف کشی های دوست و دشمنانه و معطوف به سلطه جویی و سیادت طلبی، که فقط با "مداخله و مشارکت مستقیم و بی واسطه ی مردمان بسیارگونه در امور" تداعی شود، حزب سیاسی "چپ رهایی خواه" واقعا چه رسالتی را بر دوش خواهد کشید؟ جایگاه این حزب در معادلات موجود در نظام آراسته به خصایل "نا- دولت"، واقعا در کجا قرار خواهد گرفت؟ نه، به ابهام و ناروشنی در ترسیم رسالت چنین حزبی در فردای سرنگونی سرمایه داری سخت نگیریم! به رسالت و وظایف این حزب در امروز، در اوج سیادت نظام سرمایه داری و

حاکمیت رژیم بورژوازی دقیق شویم. نقش این حزب در ایجاد دنیایی که سیاست نه با هموردی قدرتی معطوف به صف کشی های دوست و دشمنانه و معطوف به سلطه جویی و سیادت طلبی، که فقط با "مداخله و مشارکت مستقیم و بی واسطه ی مردمان بسیارگونه در امور" و بری از هرگونه "اداره و مدیریت امر دولت و قدرت" تداعی می شود، واقعا چقدر جدی و با اهمیت تلقی می شود؟

ضرورت وجودی حزب مگر از کجا برمی خیزد و حزب سیاسی مگر چگونه نهادی است؟ ضرورت وجودی حزب بر وجود صف کشی های دوست و دشمنانه مختلف در بین مردمان متکی است. این صف کشی های دوست و دشمنانه نیز در تحلیل نهایی بر تضاد منافع اقتصادی در بین مردمان اتکاء دارد. بدون وجود منافع اقتصادی متضاد، اختلافات بسیار گونه مردمان راهی به صف کشی های دوست و دشمنانه نخواهد یافت و وجود حزب را، ضرورت نخواهد بخشید. حزب سیاسی در واقع نهادی است برای سازماندهی دفاع کارآمد، هدفمند و معطوف به پیروزی از منافع بخش معینی از مردمان یک جامعه. نهادی ویژه برای به کرسی نشاندن منافع بخش معینی از مردمان علیه منافع بخش یا بخش های دیگری از مردمان. به این اعتبار، حزب سیاسی اولاً نهادی است مبتنی بر دفاع از منافع طبقاتی و منافع اقتصادی معین و به این اعتبار جانبدار، پر حب و بغض و دست اندرکار رزم و هموردی و رویارویی سیاسی. ثانیاً، نهادی است دولت خواه، دولت ساز و در کار بهره گیری از اهرم قدرت دولتی (چه مستقیم و چه غیر مستقیم) در جهت اعمال سلطه و سیادت بخشی از مردمان علیه بخش و یا بخشهای دیگری از مردمان.

هر حزب سیاسی برغم هر تصویری که ممکن است از جامعه آرمانی خود بدست دهد، در عمل فقط می تواند با دفاع از منافع کسانی علیه کسان دیگری و با جانبداری و حب و بغض در صحنه سیاسی ظاهر گردد. عشق و علاقه احزاب به امور دولت و دلمشغولی آنها به امر تسخیر قدرت دولتی و یا سمت دهی به مسیر حرکت ماشین دولتی نیز، در گام اول از وظیفه اصلی آنها، یعنی نمایندگی منافع یک طبقه و یا منافع یک قشر از طبقه و یا منافع یک گروه اجتماعی بزرگ

متشکل از اختلاطی از طبقات مختلف حول برخی منافع مشترک (مثلا منافع قومی) و یا منافع ویژه گروهی کم شمار همچون بوروکراتها و یا نظامیان و غیره، ناشی می شود. احزاب سیاسی ممکن است قدرت دولتی را مستقیما برای خود بخواهند و یا نخواهند. اما در هر حال خواهان سلطه گفتمان خود در نهادهای قدرتی و خواهان سمت گیری ماشین دولتی در مسیر تامین منافع کسانی علیه منافع کسان دیگر هستند. یعنی اهداف خود را در وجود شکلی از سلطه سیاسی تحقق پذیر می یابند. یعنی دسترسی به ابزارهای سلطه سیاسی و بهره گیری از این ابزارها را شرط پیشبرد اهداف سیاسی خود تلقی می کنند. یعنی بر وجود دولت، بمثابه کارآمد ترین ابزار سلطه سیاسی، تاکید دارند و به اعمال قدرت دولتی در به کرسی نشاندن خواست ها و مطالبات ویژه پایگاه اجتماعی خویش مصر اند.

هم از اینرو، هیچ حزبی، به اعتبار حزب بودن خود، بدون دفاع آشکار از منافع گروهی از مردمان در برابر گروه های دیگری از مردمان و بدون اراده و برنامه ای برای شکل دادن به دولتی که در به کرسی نشاندن منافع پایگاه اجتماعی، با حزب همراه و هم قدم باشد (و در حقیقت مجری سیادت و سلطه بخشی از مردمان بر بخش یا بخشهای دیگر مردمان باشد) پا به صحنه وجود نمی گذارد. در واقع، هیچ حزبی تا آنجا که حزب است، تحقق اهداف خود را جز از طریق اعمال اشکالی از سلطه و جز از طریق بخدمت گرفتن نهادی که از ابزارهای کارآمد و موثری برای اعمال چنین سلطه ای برخوردار باشد، یعنی نهاد دولت، قابل تصور نمی یابد. این، یعنی اینکه حتی اگر بتوان سیاست را موافق با تعریف رفیق وثیق، فقط با "مداخله و مشارکت مستقیم و بی واسطه ی مردمان بسیارگونه در امور" و بری از هرگونه "اداره و مدیریت امر دولت و قدرت" تصور کرد، حزب نه نهاد سیاسی مناسبی برای فعلیت بخشی به چنین شکلی از "سیاست" است و نه مامای قابلی برای تولد "نا - دولت" مورد ادعای چنین شکلی از "سیاست ورزی".

تا آنجا که به حزب سیاسی "چپ رهایی خواه" نیز مربوط است، تعهد و وفاداری به کمونیسم - بمثابه نظامی که در آن ضرورت های مادی وجود هر دولتی محو و زایل می شود - خصلت ذاتی و عمومی این حزب را، بعنوان یک نهاد سیاسی که سازماندهی دفاع کارآمد، هدفمند و معطوف به پیروزی از منافع اقتصادی طبقه کارگر را هدف و وظیفه خود می شمارد، ذره ای مورد سوال قرار نمی دهد. حزب "چپ رهایی خواه" اگر چه کمونیسم را آرمان نهایی خود می شمارد، اما بعنوان یک حزب، در همه حال و در همه مراحل فعالیت خود، کاری جز دفاع از منافع عمومی و درازمدت کارگران و زحمتکشان - و به این اعتبار، هدفی مهمتر و عاجل تر از تلاش نقشه مند برای تفوق و برتری سیاسی کارگران و زحمتکشان در صحنه های هموردی قدرت سیاسی و بویژه در صحنه اصلی نبرد، یعنی در صحنه پیکار برای تغییر و یا حفظ حرکت ماشین دولتی در مسیر تحقق منافع عمومی کارگران و زحمتکشان - بعهد ندارد.

حزب سیاسی "چپ رهایی خواه" حزبیت خود را از نقشی که در صف بندی های دوست و دشمنانه (و در کانون آن، صف بندی های طبقاتی) بعهد دارد، اخذ می کند؛ از نقشی که در دفاع از منافع کارگران و زحمتکشان و در مبارزه با سرمایه داری و بورژوازی بعهد دارد. با برافتادن سرمایه داری و جامعه طبقاتی نیز، حزبیت تشکل سیاسی "چپ رهایی خواه" با نقش آن در مقابله با همه آنچه ممکن است به بیشتر شدن نابرابریهای اقتصادی باقی مانده از سلطه سرمایه داری و یا به احیاء دوباره اشکالی از استثمار میدان دهد، برجسته گی می یابد. تا آنجا که به حزبیت تشکل سیاسی "چپ رهایی خواه" مربوط است، مبارزه با نابرابری اقتصادی و تلاش برای برابری اقتصادی نیز، نه بعنوان یک هدف در خود، که بمثابه تجسم فعلیت یابی منافع عمومی و درازمدت طبقه کارگر است که حائز اهمیت است.

اینکه دست یابی به این هدف - یعنی تحقق منافع عمومی و درازمدت کارگران و زحمتکشان - با از میان رفتن همه زمینه های مادی ظهور و یا ماندگاری هرگونه نابرابری اقتصادی (یعنی عروج به

کمونیسم (نهادینه و غیر قابل برگشت می شود، جز از درهم آمیزی افق سیاسی حزب "چپ رهایی خواه" با ظهور شرایط لازم برای تولد کمونیسم و زوال دولت حکایت ندارد. کمونیسم و زوال دولت برای حزب کارگری، به عنوان یک حزب، بواقع ترسیم بخش تحقق نهادینه شده و غیر قابل برگشت اهداف طبقاتی کارگران و ترسیم بخش پایان ظفرمند رسالت سیاسی آن در دفاع از منافع طبقه کارگر است. وگرنه تا آنجا که به ایجاد نظام کمونیستی و ایجاد هر شکلی از "نا - دولت" مربوط است، یکی از نشانه های ظهور شرایط لازم برای گذر به کمونیسم و زوال دولت، همانا به حاشیه رفتن اهمیت حزب در صحنه سیاسی و بی فروغ شدن چراغ حزبیت در جامعه است. به سخن دیگر، با از بین رفتن تام و تمام نظام طبقاتی و پابپای رشد جوانه های نظام کمونیستی - و از جمله ظهور نشانه های شکلی از "نا - دولت" - حزب نیز (همه احزاب و از جمله احزاب چپ و کارگری) ضرورت مادی وجود خود را از دست خواهد داد و گام به گام به پایان حیات تاریخی خود نزدیک خواهد شد. به این معنا، حزب چپ مدافع کمونیسم نیز، در عمل هیچگاه مستقیماً در ایجاد هیچ شکلی از "نا - دولت" نقش آفرین نخواهد بود.

کار ایجاد نظام مدیریتی ای از نوع "نا - دولت" در واقع بدوش نهادهایی است که ضرورت وجودی خود را از وجود منافع اقتصادی متضاد در بین مردمان و از صف بندی های دوست و دشمنانه در میان آنها اخذ نمی کنند. نهادهایی که مواضع و فعالیت های آنها با دفاع از منافع بخشی از مردمان علیه بخش و یا بخشهای دیگر مردمان برجستگی نمی یابد. نهادهایی که دینامیسم جاذبه و دافعه آنها بر دفاع از منافع اقتصادی معین استوار نیست. نهادهایی که صفوف آنها محل گردهم آیی و اشتراک مساعی مردمانی با منافع اقتصادی مشترک نیست. نهادهایی که به چالش طلبیدن سلطه و سیادت سیاسی هیچکس را وظیفه خود نمی شمارند و خود نیز در صدد اعمال هیچ شکلی از سلطه و سیادت سیاسی نیستند. نهادهایی که برغم تنوع بسیار در خواست ها و مواضع خود، نشانی از دوست و دشمنی از خود بروز نمی دهند و مواضع متفاوتشان در برابر هم، متضمن

هیچ نفع و هیچ زیان اقتصادی برای این یا آن بخش از مردمان نیست. نهادهایی که دیگر لباس سیاست به تن ندارند و بودنشان از پایان سیاست و سیاست ورزی خبر می دهد.

به مواضع رفیق وثیق برگردیم. خوب، اگر آنطور که از فحوای کلام رفیق وثیق برمی آید، از هم اکنون می توان تصور کرد که فروپاشی سرمایه داری و رژیم بورژوازی بی درنگ و یا بسرعت به ایجاد سامانه نوینی از جنس "نا - دولت" راه خواهد برد و راه پیشرفت بسوی فردای بهتر، کم و بیش از مسیری مشحون از "همدلی و هم زبانی" مردمان گذر خواهد کرد، چرا باید دل مشغول ایجاد یک حزب سیاسی نوین بود؟ آیا حزب، بمثابه نهادی که سودای به کرسی نشاندن منافع بخشی از مردمان علیه بخش و یا بخشهای دیگر مردمان را در سر دارد - و به این اعتبار دل در گرو دولت و بهره گیری از اهرمهای قدرت دولتی (چه مستقیم و چه غیر مستقیم) برای تامین منافع ویژه بخشی از مردمان دارد - آشکارا مامای نامناسبی برای تولد نوزاد "نا - دولت" ما نخواهد بود. برای تدارک نوزادی از جنس "نا - دولت" آیا نباید وقت و انرژی خود را به کار ایجاد نهادهایی مصروف سازیم که به اعتبار مشخصات ذاتی خود، مامای قابلی برای آوردن چنین نوزادی باشند؟

اگر در فردای سرنگونی سرمایه داری همه می توانند فارغ از تضادهای مبتنی بر منافع اقتصادی مختلف و فارغ از صف کشی های دوست و دشمنانه مختلف، سبکبال به چهره نظام رنگی از "هم دلی و هم زبانی" بپاشند، چرا باید دست بکار ایجاد نهادی شد که وجود آن با دفاع آشکار از منافع ویژه گروهی از مردمان و با تقابل و رویارویی با دیگران عجین است. از این موضع، مخالفت آشکار برخی گرایشات آنارشیستی با حزب سیاسی کارگری کاملاً قابل درک است. آنارشیستها در "جنبش ها" قابله مناسبی برای تولد این نوزاد سراغ می گیرند. رفیق وثیق، اما بنظر می رسد که چه در تعیین جنس نوزادی که قرار است متولد شود و چه در انتخاب مامای مناسب برای کمک به تولد این نوزاد، در ابهام و در اغتشاش به سر میبرد.

وجود حزب اگر ضروری است بخاطر اینستکه برخلاف رویاپردازی های آنارشیستی، زایش دنیای خالی از دولت همچنان دور از دسترس است. بخاطر آنستکه راه بشر بسوی آینده خالی از سیطره دولت نیز - حداقل در مقیاس جوامع بزرگ - جز از طریق ایجاد یک دولت نوین، یعنی دولتی مبتنی بر کارکرد دمکراسی فراگیر و نوع مشارکتی، نمی گذرد. بخاطر اینستکه، گذر به "عصر فراوانی" و خشکاندن زمینه های مادی فرارویی اختلافات بشر به صف کشی های دوست و دشمنانه، هنوز در افقهای دور دست قرار دارد. بخاطر اینستکه، جوانه های نهادهایی که از قابلیت های ذاتی ایجاد شکلی از "نا - دولت" برخوردارند، هنوز از دل خاک دنیای پر از خصومت و همچنان تشنه "فراوانی" ما، سر به بیرون نکشیده اند. بخاطر اینستکه، با وجود صف کشی های دوست و دشمنانه، هر جنبش ترقی خواهانه و برابر طلبانه نیز، اگر به جنبشی بزرگ فرابروید، دیر و زود به ناچار خود را دست اندر کار و یا مدافع ایجاد شکلی از دولت خواهد یافت. بخاطر اینستکه، در فقدان زمینه های مادی فرا رفتن بسوی کمونیسم، همه تلاشهای اراده گرایانه برای ایجاد "نا - دولت" و برای بنای نظام کمونیستی در مقیاس یک جامعه بزرگ، در عمل با شکست، با فاجعه، با یاس و نارضایتی مردم، با لگد کوب کردن آزادی و اصول اساسی دمکراسی و نهایتاً با ایجاد دولتی قهار و سرکوبگر و توتالیتر همراه خواهد شد. آری وجود حزب اگر ضروری است بخاطر اینستکه با سرنگونی سرمایه داری به سرعت و به سهولت نمی توان دست بکار بنای کمونیسم و حذف دولت شد.

آنارشیستها با دل بستن به جنبشهای اعتراضی - عمومی ضد سرمایه داری و آزادی خواهانه، بمثابه مامای دنیای خالی از دوست و دشمنی و دنیای خالی از سیطره دولت، برآستی فقط افسون زدگی خود را بنمایش می گذارند. در دنیای مشحون از صف کشی های دوست و دشمنانه، هیچ جنبشی نیز از جهت گیری های دوست و دشمنانه و از وجود نشانه های پنهان و آشکاری از تمایل و تلاش سیاسی برای بهره مندی از اهرمهای قدرت دولتی در جهت تحقق اهداف خود، بدور

نیست. جنبشهای اعتراضی بزرگ، شاید خود مدعی قدرت دولتی نباشند و گاه شاید جلوه های پر رنگی از هنجارهای ضد سیستمی را بنمایش بگذارند. در دنیای مبتنی بر دوست و دشمنی های بسیار، اما هر جنبش اعتراضی بزرگ، در هر حال در برگزیده طیف وسیعی از مردمی است که در تحلیل نهایی بیشترینشان تابع منافع اقتصادی عمومی خود عمل خواهند کرد و دیر و یا زود جای خود را در کمپ های سیاسی- طبقاتی ویژه خود خواهند یافت. امری که در مراحل از رشد هر جنبش، به پر رنگ شدن اختلافات سیاسی نیروهای موجود در جنبش و به بروز شکاف های دوست و دشمنانه بزرگ و کوچک راه خواهد برد و از تمایلات آشکار و پنهان گرایش های مختلف برای سیستم سازی ها و دولت سازی های مختلف پرده بر خواهد گرفت. آری، با وجود هرگونه زمینه مادی برای ماندگاری و یا احیاء اشکالی از تعارض منافع اقتصادی در بین مردمان، یکدست ترین و ضد سیستم ترین جنبشهای اعتراضی مردمان نیز، دیر و یا زود تسلیم گرایش ذاتی نیروهای سیاسی - طبقاتی درونی خود برای اعمال اشکالی از سلطه سیاسی و برای ایجاد اشکالی از نظام دولتی خواهد شد.

آیا هیچ حزبی می تواند از تسخیر قدرت دولتی چشم پوشد؟

با آنچه در رابطه با ذات و گوهر "سیاست" و جایگاه و کارکرد حزب رفت، طبیعتاً سوال اساسی در رابطه با حزب مطلوب چپ رادیکال نوین و یا "چپ رهایی خواه" اینست که اگر این حزب همچون هر حزب دیگری رسالتی جز دفاع از منافع کسانی بر علیه کسان دیگر ندارد و بنا به طبیعت خود به بسط حوزه نفوذ خود به نهاد دولت و به بهره گیری از ابزارهای قدرت دولتی برای تحقق اهداف خود مصمم و متعهد است، چگونه از تسخیر قدرت دولتی تبری می جوید و خود را به اعتبار حذف سودای فرمان راندن بر ماشین دولتی از اهداف حزب، حزبی متفاوت اعلام می دارد؟ این شاید آن گره گاهی است که

منبع بدفهمی ها و سوء برداشت های متعددی از چنین الگویی از حزب است. یکی از این بدفهمی ها به تلاش هایی مربوط است که بر اساس آن، خصلت بارز و متمایز این حزب، یعنی حذف تسخیر قدرت دولتی توسط حزب، بر مبانی نظری و دیدگاه های معینی در فلسفه سیاسی مبتنی می شود که برون داد آن، جز با تصویری آشکارا ناسازگار با ذات و گوهر حزبیت، تداعی نمی شود.

از نگاه من، تلاشهای نظری رفیق وثیق در توضیح دلایل فاصله گیری حزب "چپ رهایی خواه" از تصرف قدرت برای خود - و آنطور که من در این نوشته تلاش کردم نشان دهم، تعریف وی از "سیاست" - مصداق آشکاری از این نوع بدفهمی است. تعریف رفیق از "سیاست" در واقع به شکل بنیادی ضرورت حزب و حزبیت را مورد سوال قرار می دهد و تصویر پر ابهامی از مشخصه های هویتی حزب "چپ رهایی خواه" بدست می دهد. در این تصویر حزب "چپ رهایی خواه" - بمثابه حزبی که سودای تصرف قدرت دولتی را در سر ندارد - به نوعی متولی ایجاد "نا-دولت" و عبور پرشتاب جامعه به کمونیسم اعلام می گردد. در این تصویر، اما ما فقط با درک نادرست از ذات و گوهر حزب و با خوشبینی و خیال پردازی نسبت به پروسه گذار به کمونیسم مواجه نیستیم. در این تصویر آنچه بیشتر مایه نگرانی است اعلام حزب و یا تشکل نوع حزبی بعنوان متولی ایجاد "نا - دولت" و "کمونیسم" است. در عمل و با فراهم آمدن فرصت برای اقدام بر اساس چنین دیدگاهی، به احتمال بسیار این نابهنگامی و ناکارآمدی حزب نیست که ترحم و رقت بر خواهد انگیخت، بلکه این رنگ و بوی تند صحنه گردانی و اراده گرایی خشن حزب و نشانه های آشکار توتالیتریسم است که مو بر بدن سیخ خواهد کرد.

در نگاه من اما، الگوی حزبی چپ رادیکال نوین و یا "چپ رهایی خواه" برغم تمایز آشکار آن با الگوهای تاکنونی حزب، در اساس از ذات و گوهر حزبیت فاصله نمی گیرد. در این الگو از حزب، اگرچه حزب فرمان رانند بر دستگاه قدرت دولتی را رسالت خود تلقی نمی کند و قدرت دولتی را برای خود نمی خواهد، اما حذف

چنین رسالتی را به فراهم آمدن زمینه های زوال دولت در آینده های نزدیک بعد سرنگونی رژیم بورژوایی و فروپاشی سرمایه داری گره نمی زند. در این الگو از حزب، تسخیر قدرت دولتی توسط حزب به این دلیل از اهداف آن حذف نمی شود که گویی " تغییر جهان بدون تسخیر قدرت دولتی" نیز امکان پذیر است؛ که گویی با سرنگونی دولت بورژوایی و نظام سرمایه داری، به سرعت و به سهولت شرایط مادی زوال دولت نیز، فراهم خواهد آمد؛ که گویی سیاست دیگر با دوست و دشمنی، با جنگ و هموردی طبقاتی و با سلطه گری و سلطه گریزی به ذهن نخواهد آمد.

در این الگو از حزب، تنظیم نوع برخورد و مواجهه حزب با دولت، همچنان در کانون توجه و سیاست گذاری آن قرار خواهد داشت و این حزب از این نظر با سایر احزاب سیاسی متفاوت عمل نخواهد کرد. این حزب برای صورت تحقق دادن به آماج های اساسی خود، یعنی دموکراسی و سوسیالیسم نوع مشارکتی، نه تنها تا فروپاشی نظام سرمایه داری ناچار از مقابله دائمی و همه جانبه با هر شکل از دولت بورژوایی است، که در فردای سرنگونی دولت بورژوایی و فروپاشی پایه های سرمایه داری نیز کاری مهمتر از تاثیر گذاری هر چه بیشتر بر دولت نوین و تلاش برای تعمیق عناصر دموکراتیک و تقویت ثقل نیروهای مدافع سوسیالیسم در آن، در پیش رو نخواهد داشت. اهداف و آماج های اساسی این حزب نیز در تحلیل نهایی و به شکل غیر قابل اجتناب، در قالب دولت و از طریق دولت است که صورت تحقق بخود خواهد گرفت.

همانطور که پیش از این استدلال کردم، دموکراسی مشارکتی خود نه شکلی از "نا - دولت"، که بی هیچ شک و شبهه، سامان بخش نوع نوینی از دولت، یعنی دولت مبتنی بر اقتدار شوراها و نهادهای خود حکومتی توده ها است و سوسیالیسم مشارکتی نیز تنها از طریق برپایی چنین دولتی و از طریق دست بالا داشتن مدافعین سوسیالیسم در چنین دولتی است که امکان استقرار و ماندگاری خواهد یافت. بنابراین، عدم تمایل حزب چپ رادیکال نوین به تسخیر قدرت دولتی

و فرمان راندن بر دستگاه دولتی به هیچ وجه امر سرنگونی دولت بورژوازی، ایجاد دولت نوین و چگونگی توازن قوای نیروهای سیاسی در دل دولت نوین را به موضوعات کم اهمیت و خارج از توجه حزب، تبدیل نمی کند. دولت در کانون سیاست و به تبع آن در کانون توجه هر حزب سیاسی جدی قرار دارد. نقش و وظیفه اصلی هر حزب سیاسی در رابطه با دولت، اما برخلاف تصور رایج، نه ضرورتاً تسخیر قدرت دولتی توسط حزب، که در اساس و بیش از هر چیز، تلاش برای تنظیم حرکت ماشین دولتی در مسیر دلخواه حزب و اطمینان نسبت به اجرای سیاست های مورد نظر حزب، توسط دولت است. در حقیقت، برای حصول به اهداف اساسی حزب (حتی اگر این اهداف تغییر بنیادی نظام سیاسی را مد نظر داشته باشد) بدست گرفتن فرمان ماشین دولتی توسط حزب، در شمار عناصر معنا بخش به مفهوم حزبیت قرار ندارد.

در احزاب طالب قدرت هم، هدف اصلی نه در اختیار گرفتن فرمان ماشین دولتی توسط حزب، که اطمینان یابی نسبت به حرکت ماشین دولتی در مسیر مورد نظر حزب است. اما از آنجا که در نظر این احزاب (چه چپ و چه راست، چه بورژوازی و چه کارگری) شکل ایده آل دولت ضرورتاً با حاکمیت نخبگان و بویژه حاکمیت حزبی تداعی میشود، بطور طبیعی هر حزبی خود را برای پیشبرد اهداف خود از دیگران صالح تر می یابد. حرکت از چنین منطقی است که اشتیاق و کشش قدرت خواهانه در احزاب طالب قدرت را، نه امری در تناقض و تضاد با آرمانها و آماج های عالیه حزب، که در شمار عوامل سازگار با تحقق این آرمانها و این آماج ها، جلوه گر می سازد.

با اینهمه، هیچ حزب سیاسی را نمی توان سراغ گرفت که هدف اصلی خود را صرفاً کسب قدرت دولتی اعلام دارد و یا برای عروج از پلکان قدرت و یا ماندن در قدرت، به سادگی به هر تغییر سیاسی - اعتقادی تن بسپارد. این درست است که در همه احزاب طالب قدرت، کشش قدرتخواهانه و حرص و ولع قدرتی دیر و یا زود به یکی از عناصر تعیین کننده در ترسیم مسیر حرکتی حزب فرا می روید و به آنها در برابر پایگاه اجتماعیشان منافع ویژه و حدی از استقلال

را ارزانی می‌دارد. امری که به عاملی مهم در تغییر مواضع و سمت‌گیری سیاسی احزاب سیاسی تبدیل می‌شود و به جرح و تعدیل اهداف و مولفه‌های مهم برنامه‌ای آنها راه می‌برد. بااینهمه، حدود این استقلال و نقش این منافع ویژه، بی‌تردید در هیچ حزب سیاسی از حدود معینی فراتر نمی‌رود. یعنی، هیچ حزب سیاسی یک شبه از هیئت یک حزب مدافع سرمایه‌داری به حزبی مدافع سوسیالیسم و یا بالعکس تغییر جهت نمی‌دهد.

در رابطه با حزب سیاسی چپ رادیکال نوین و یا "چپ‌رهایی خواه"، بمثابه نیرویی که از دمکراسی مشارکتی و سوسیالیسم مشارکتی و از ایجاد دولتی دفاع می‌کند که قرار است بر اقتدار ورزی نخبگان و احزاب سیاسی لگام زند و شکلی نوینی از دولت را در هیئت اقتدار نهادهای شورایی توده‌های مردم سامان بخشد، بطور طبیعی تسخیر قدرت توسط حزب نمی‌تواند جایی در اهداف سیاسی آن داشته باشد. حزبی که تحقق آمال و ایده‌آل‌های خود را نه در هیچ شکلی از حکومت نخبگان، که در ایجاد نوعی از دولت سراغ می‌گیرد که قرار است در آن شرایط لازم برای قدرت ورزی گسترده و موثر آحاد مردمان و اعمال حاکمیت آنها بر سرنوشت خود فراهم آورده شود، بطور طبیعی نمی‌تواند جایی پشت فرمان ماشین دولتی برای خود متصور باشد. برای حزبی که آلترناتیو حکومتی آن با اقتدار و قدرت ورزی مردمان و بیگانگی با هر شکل از حکومت نخبگان تداعی می‌شود؛ برای حزبی که در حکومت ایده‌آل آن قرار است، در برپاشنه اقتدار و فرمانروایی نهادهای خود مدیریتی و خود حکومتی مردمان بچرخد و میدان قدرت ورزی نهادهای دولتی کوچک‌تر و عرصه قدرت ورزی نهادهای جامعه مدنی فراخ‌تر گردد؛ آری برای حزبی که جسم و جان دادن به جامعه آرمانی خود را از مسیر "خود رهانی کارگری" پی‌می‌جوید، رسالت حزب نه تسخیر قدرت دولتی و فرمان راندن بر اهرمهای قدرت دولتی به نیابت از کارگران و زحمتکشان، که انجام هر کاریست که توده کار و زحمت را به در دست گرفتن سرنوشت خویش و به ایجاد دمکراسی و سوسیالیسم نوع مشارکتی، قادر و توانمند سازد.

برای این چنین حزبی نه کسب قدرت دولتی توسط حزب، که بسط آگاهی طبقاتی، که کسب تجربه قدرت ورزی در صفوف کارگران و زحمتکشان، که معمول شدن تجربه خود مدیریتی در نهاد های متعلق به کارگران و زحمتکشان، که ایجاد و شکوفایی نهادهای خود حکومتی توده ای در کوچه و کارخانه و در یک کلام عروج گفتمان سوسیالیستی و گفتمان خود مدیریتی و خود حکومتی توده ای به گفتمان مسلط در جامعه است که راه را بر تحقق اهداف و آمال های حزب می گشاید. برای اینچنین حزبی، نه اقتدار و آقایی حزب که شکوفایی قدرتی نهادهای شورایی و آمادگی این نهادها برای بنیان نهادن حکومت توده ها (در مقابل حکومت نخبگان) است که به ایده "خود رهانی کارگری" صورتی از تحقق می بخشد.

برای اینچنین حزبی، حزب ابزاری سیاسی - قدرتی، ابزاری قدرت محور، ابزاری برای اعمال رهبری مادام العمر بر آحاد کارگران و زحمتکشان و ابزاری برای فرمان راندن بر مردمان نیست. در قاموس اینچنین حزبی، حزب ابزاری سیاسی - گفتمانی است؛ ابزاری گفتمان محور است؛ ابزاری برای بسط خود آگاهی، خود سامانیابی و خود رهبری در صفوف کارگران و زحمتکشان است. برای اینچنین حزبی، حزب البته از نقش پر رنگی در رهبری همه عرصه های حیات جنبش کارگران و زحمتکشان بسوی پیروزی برخوردار است. اینچنین حزبی، اما تحقق اهداف اساسی و بزرگ خود را از طریق اقتدار چالش ناپذیر سیاسی - سازمانی حزب و از طریق تبدیل حزب به اطاق فرمان سرنوشت انقلاب و سوسیالیسم، پی نمی جوید.

این حزب ایده آل های خود را در پیدایی شرایطی می جوید که همراه با فروپاشی بنیانهای نظام سرمایه داری، نهادهای خود مدیریتی و خود حکومتی کارگران و زحمتکشان از قابلیت های لازم برای سازمانیابی و رهبری سیاسی - فکری جنبش سوسیالیستی و برای استقرار و استحکام پایه های دموکراسی و سوسیالیسم مشارکتی، برخوردار گردند. این حزب پیروزی و موفقیت خود را در شرایطی می جوید که پاب پای ریزش پایه های سرمایه داری و پاب پای تحکیم

ستون های دمکراسی و سوسیالیسم نوع مشارکتی، نقش راهبری حزب، کم و بیش به شکلی از رهبری فکری - معنوی فرو کاسته شود.

اینهمه، اما نه به تغییر کیفی مفهوم سیاست در نگاه این حزب راه می برد و نه نقش تعیین کننده دولت در مسیر تحول جامعه را در نگاه آن بی مقدار می سازد. برای این حزب نقش بی بدیل دولت در تحقق اهداف و آماج های آن همان اهمیتی را خواهد داشت که برای هر حزب دیگری. تا آنجا که به دولت و ماشین دولتی مربوط است، تفاوت مهم این حزب با احزاب کارگری دیگر در این است که این حزب در تلقی رایج نسبت به شکل مطلوب دولت، دمکراسی و حاکمیت کارگری با سایر احزاب کارگری هم فکر و هم داستان نیست.

همه احزاب کارگری دیگر، در مسیر تحقق اهداف و آماج های خود، هیچ کس و هیچ نهادی جز خود را، لایق و زیبنده بدست گرفتن فرمان ماشین دولتی نمی بینند. همه احزاب کارگری دیگر، برغم همه شعارهایی که ممکن است در رابطه با امر "خود رهانی کارگران" و حکومت نوع شورایی سر دهند، در تحلیل نهایی جایگاه حزب را، درست در راس حکومت کارگری و در اطاق فرمان دولت می جویند. چه رادیکال نوین، اما، حاکمیت حزبی و فرمان راندن حزب بر ارکان قدرت دولتی را شکل مطلوب حاکمیت کارگری تلقی نمی کند. در نگاه این حزب، با عروج حزب به جایگاه قدرت دولتی، حزب از منافع ویژه برخوردار خواهد شد، از طبقه فاصله خواهد گرفت؛ به بخشی در مقابل بخشهای دیگر طبقه تبدیل خواهد شد؛ منافع ویژه خود را بر منافع طبقه ارجح خواهد شمرد و شکوفایی استعدادها و توانائیهای آحاد طبقه و تکامل قابلیت های نهادهای خود مدیریتی و خود حکومتی مردمان را سد خواهد کرد. در نگاه این حزب، تسخیر قدرت دولتی توسط حزب به مسخ نهادهای شورایی راه خواهد برد و از نظام شورایی جز کاریکاتوری حزن انگیز، باقی نخواهد گذاشت.

آری در نگاه این حزب، با کسب قدرت دولتی توسط حزب، ایده بزرگ "خود رهانی کارگری" به محاق خواهد رفت و کارگران و زحمتکشان بسی بیش از گذشته از تحقق این ایده به دور خواهند افتاد. این

حزب می خواهد به کنه و گوهر تعریف مارکس و انگلس از کمونیستها، در آنجا که در مانیفست کمونیست می گویند " کمونیستها یک حزب خاص در مقابل دیگر احزاب کارگری نیستند. آنها منافع جدا از منافع کل پرولتاریا ندارند " متعهد باشد و همچون سایر احزاب کارگری به برساختن حزبی آلوده به منافع ویژه در نغلطد. این حزب بر آنستکه سوسیالیسم فقط با ایجاد نوعی از دولت مبتنی بر اقتدار نهادهای خود مدیریتی و خود حکومتی کارگران و زحمتکشان است که بلوغ را تجربه خواهد کرد و از مکانیزمهای طبیعی برای بازتولید شرایط ماندگاری و تکامل خود برخوردار خواهد شد. این حزب برآن است که با ایجاد دمکراسی مشارکتی، نظام شورایی و بر افتادن هر شکل از حکومت نخبگان است که فروپاشی سرمایه داری به ایجاد شرایط عینی و ذهنی لازم برای گذر از سوسیالیسم بسوی کمونیسم راه خواهد برد و راه بر زوال نهایی دولت و پایان سیاست گشوده خواهد شد.

ismailsepehr@yahoo.com